

حکمتیسم و جنبشهای پیشرو اجتماعی

صدیق اسماعیلی

sediq_e@yahoo.co.uk

29/6/2008

مقدمه

مطلبی مندرج در وبلاگ "تریبون مارکسیسم" تحت عنوان "وضعیت فعلی و گامهای ضروری، نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ"، به دلیل واقع بینی و چالش عملکرد "چپ" اپورتونیسم، هیاهو و فحشنامه‌های طرفداران معدود این "چپ" را به دنبال داشت. این بار گویا ماجرا کمی متفاوت است. به دنبال افشای سیاست پر مخاطره و مضر در قبال جنبشهای اجتماعی علی‌الخصوص جنبش دانشجویی، مدافعان، فحشنامه‌های طولانی‌ای نه در دفاع از امنیت دانشجویان، بلکه راه برون رفت از منجلابی که بانی به خطر انداختن امنیت دانشجویان بود را حواله افراد، سازمانها و جریانات مختلف کرده و با چسباندن آنها به وزارت اطلاعات تلاش میکنند که خود را از زیر این آوار شرمگین بیرون آورند و به دست فراموشی بسپارند. این دافعه‌ها البته یک دست نیستند: به نظر می‌رسد که هواخواهان علنی این "چپ" تصمیم گرفته‌اند که پروژه ناتمام خود را به اتمام برسانند. اینها از ابتدا با منتسب کردن "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" به خود و حال انتساب بقیه دانشجویان به جریانات سیاسی دیگر و انتساب این جریانات به وزارت اطلاعات، تصمیم گرفته‌اند که به هر قیمتی، -حتی به قیمت به خطر انداختن امنیت دوباره دانشجویان و یا هر فعال دیگری- سیاست ناباب و ناسالم را به جای جدل، نقد و ارزیابی سیاسی جلوه دهند تا تمام انتقادات وارد بر عملکردشان را یک سره رد کنند. از طرفی دیگر عصبانیت، انزجار و گذاشتن بار گناهان به دوش دیگران، نه برای حفظ امنیت، بلکه راه نجات از بحرانی شدن وضعیت گروهی و هراس از دست دادن نیرو و کسانی که به آنها توهم داشتند را راهگشای این معرکه می‌دانند. (۱) در ادامه این واکنش، گروهی دیگر به این کمپ پیوستند، اینها هر چند از هواخواهان علنی نیستند اما حتی از آنان نیز پیش افتادند. برخی با درج اکاذیب و جعلیات و عده‌ای با در اختیار گذاشتن همه امکانات خود، چندان به تاخت رفتند که خود چون غمبادی بر گلوله‌های برآمده آنان نشستند. گروه سوم از همه خشمگینتر به تحلیل افتادند، اگر چه بعضا به ظاهر از این "چپ"

کناره‌گیری کرده بودند، اما هر بار به نسبت توازن قوا، گهی با بخش راست و فرمیست درون جنبش کارگری و گهی با چپ اپورتوننیسم هم‌نوا می‌شوند. نوشته حاضر ضمن الهام از مبارزات و تجارب ارزنده جنبش کارگری، به بررسی عملکرد چپ اپورتوننیسم می‌پردازد و تلاش دارد تا عصبانیت، انزجار و نیز معضل آفرینی آنها برای جنبشهای اجتماعی در ادوار مختلف و تناقض استراتژی این نوع از "چپ" را با منافع جنبشهای مختلف اجتماعی را به تصویر بکشاند و گوشه‌ای دیگر از واقعیات ناگفته را بازگو کند.

حکمتیسم

عروج تفکرات ضد مارکسیستی همچون پست مدرنیسم، نیولیبرالیسم و ... به عنوان محصول فروپاشی شوروی و نیز رشد جنبشهای ارتجاعی پس از اتمام جنگ سرد، سخنگویان بورژوازی را واداشت تا این واقعه را به عنوان دست‌آوردی ارزشمند به همدیگر تبریک گفته و مرگ کمونیسم را جشن بگیرند. بازتاب این وضعیت چپ دنیا را تحت‌الشعاع خود قرار داد، تا جایی که بسیاری از متفکرین مارکسیست نیز کتابهای قطوری در نقد مارکسیسم به رشته تحریر در آوردند. با وصف اینکه سوسیالیسم به عنوان یک جنبش، همیشه در صحنه مبارزات حضور داشته اما تنزل نفوذ کمونیسم در بسیاری از کشورهای جهان سوم خصوصا ایران، بسیاری از سازمانها و جریانات چپ ایران را به جای تقویت جنبش سوسیالیستی، در یاس و سردرگمی قرار داد و خط مشی جدیدی را به آنها تحمیل کرد. از طرفی دیگر عروج جنبش اصلاحات سیاسی و وقوع تحولات جدید سیاسی در دهه ۱۳۷۰ مکررا تغییر ریل چپ رادیکال را در خود داشت که عملا شعار "انقلاب کارگری" را از آنها ستاند تا در لباس نمایندگان طبقه متوسط جامعه - که خود دارای تارخچه و نیز نمایندگان پخته‌تری می‌باشند- ظاهر شوند. این چرخش که با کشف تئوریهای "جدیدی" از قبیل "حزب و قدرت سیاسی" و شعار "سرنگونی خواهی و سرنگونی طلبی" خود را نشان داد عملا با لیبرالیسم و سلطنت‌طلبان مسیر مشترکی را تعقیب کرد، که از همان آغاز ستیزه جویان به تحقیر طبقه کارگر ایران پرداخت. در این هنگام هر آنکس ذره‌ای ارزش برای حرمت کمونیستی خود قائل بود فوراً خط فاصلی کشید و از این چپ کناره‌گیری کرد. (۲) همین واکنش بود که آنگونه در استعفای اعضا و کادرهای حزب کمونیست کارگری - بطور مشخص- متجلی شد، حتی عمده موافقان روشنفکر "لیدر" را شگفت‌زده کرد. تا واپسین روزهای بازمانده به مکتوب کردن کشفیات "جدید"، عمده اعضا حزب، -به جز اندک کسانی در رهبری که اعتماد به نفس را با فحاشی به دست آورده بودند- اوج موفقیت و پیروزی را در گرو همخوانی با منافع جنبشهای مترقی و آزادیخواه، خصوصا جنبش کارگری می‌دانستند و برای آن مبارزه می‌کردند. حال آنکه رهبری مدتها بود که تصمیم خویش را گرفته و انتخابات را انجام داده بود و به این ترتیب مرد شماره یک حوزه قدرت، مخالفین خود را به بازماندگان قسم خورده سپرد و آنها را از این طریق به باد فحاشی

گرفت. فحاشی به جای پرداختن به یک نقد جدی از طرف چپ سوخته از اینجا نشأت میگیرد. لازم به ذکر است که جنبش کارگری ایران و فعالین این جنبش، در دوران رکود چنان حقارتی را از بازماندگان تجربه کرده که در تاریخ خود شاهد چنین سنتی نبوده است. (۳)

هنوز چندی از رویکرد مشی تازه حزب کمونیست کارگری به " حزب و قدرت سیاسی و ... " در واپسین هنگامه‌های سال ۱۳۸۲ نگذشته بود که، بنیانگذار این مشی "جدید" دیده از جهان فرو بست تا بازماندگان این حزب را با در افزوده‌های کفر آلود خود به مارکسیسم، در دو راهی و تناقضی شدید قرار دهد. (۴). با درگذشت "لیدر" و فقدان آلترناتیو کاریزماتیک برای او، حزب باری دیگر وارد عصر بحران در ساخت سیاسی شد. این بحران بر خلاف گذشته یک بحران صرفاً سیاسی نبود. مهمترین مسئله انتخاب جانشین و تعیین "لیدر جدید" بود که آنهم می‌بایست منتخب، سرخط و محدود به زمان باشد. در این میان کورش مدرسی همه شرایط را دارا بود به جز "محدود به زمان". ادعای کورش مدرسی برای اقتدار حاکم و مواجه شدن او با بی‌مهری اپوزیسیون خود، در عرض چند ماه این پروانه‌های گرد آمده به دور شمع را به هاج و واج انداخت. کورش مدرسی با تاکید بر پراکتیک "حزب و قدرت سیاسی"، کمیته کردستان حزب را متقاعد ساخت و مانور قدرت نمایی خود را به نمایش گذاشت. در نتیجه این کشمکش، سازمان حکمتیست با لیدری کورش مدرسی بر مبنای پراکتیک "حزب و قدرت سیاسی" توسط اکراد موجود در حزب، شکل گرفت و این خود نیز داستانی است.

بازتاب سیاستهای متناقض "لیدر"، شعبات مختلف -حکمتیست، "کمونیست کارگری"، اتحاد "کمونیسم کارگری" و جمعهای چند نفره و تک نفره- است که همگی نیز آشفته حال به دور "حزب و قدرت سیاسی" حلقه زده‌اند. محصول منطقی چنین صف آرائی، ناملايمات و بحران بازماندگان را باید در گسست رهبری وقت حزب کمونیست کارگری ایران از مارکسیسم، مقوله "حزب و قدرت سیاسی" در دوران عروج اصلاحات سیاسی و شکست این بینش، جستجو کرد.

جنبش اصلاحات سیاسی و کشف "حزب و قدرت سیاسی"

بدوا اشاره کنم که با سرکوب خونین انقلاب ۵۷، جنبش کارگری ایران وارد یکی از سخت‌ترین دوران حیات خود شد. سرمایه‌داری ایران به کمک رژیم محافظش، برای جلوگیری از روند رو به رشد جنبش کارگری، کارگران و فعالین کارگری را به شیوه‌های مختلفی تحت فشار قرار داده و جنبش کارگری ایران را در شرایط سخت و دشواری نگه داشته است. با شروع دوره ریاست جمهوری رفسنجانی که آن هنگام جنبش کارگری شکست سختی را متحمل شده بود و در دوران رکود به سر می‌برد، تغییر مدل توسعه اقتصادی ایران شروع شد که در آن نقش دولت در اقتصاد کاهش می‌یافت. "برنامه تعدیل اقتصادی" باعث فشار مضاعف بر طبقه

کارگر شد. خصوصی سازی، خود به عنوان برآیند این مدل دست صاحبان سرمایه و صنایع را در پیشبرد تخلفات پنهان و آشکار کاملاً باز گذاشت. مشکلاتی از جمله بیکاری فزاینده، اخراج و قراردادهای موقت، تورم و گرانی سرسام آور، نداشتن امنیت شغلی، عدم مراعات شرایط ایمنی و سلامتی در محیط کار، خودداری از اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل و ... گریبانگیر طبقه کارگر ایران بوده و هست. خیل عظیمی از کارگران قراردادی هر روزه اخراج میشوند، از طرفی دیگر به تعویق انداختن پرداخت دستمزدها نیز زندگی را برای کارگران دشوار کرده و کارگران زیر خط فقری که خود رژیم آن را اعلام کرده است به سر می‌برند. این در حالی است که صاحبان صنایع و سرمایه با به خطر انداختن امنیت شغلی و بیکار سازی میلیونی کارگران، به اختیار خود دستمزدها را تعیین و در صدد هستند تا کارگران را مجبور به قبول شرایط کرده و راه هر گونه اعتراضی را از آنان بگیرند. این شرایط اگر چه جنبش کارگری ایران را در غیاب یک تشکل مستقل کارگری - مستقل از دولت، نهادها و ارگانهای دولتی- زیر فشار قرار داده بود اما علیرغم همه اینها، کنترل جنبش کارگری برای طبقه سرمایه‌دار و رژیم محافظش هیچگاه موفق آمیز نبوده است. شوراهای اسلامی کار که دست ساز جمهوری اسلامی بودند، هرگز نتوانستند در درون جنبش کارگری جا خوش کنند و تاریخ مصرف آن حتی برای سرمایه‌داران نیز به پایان رسید. چرا که کارگران با اعتراضات، اعتصابات و تحصنهای خود همیشه در مقابل تعرض صاحبان سرمایه و رژیم محافظش، ایستادگی کرده و در این رابطه نیز هزینه‌های هنگفتی پرداخت کرده‌اند.

از دیگر سو، رژیم اسلامی با سرکوب انقلاب، تاریخ مصرفش برای طبقه سرمایه‌دار ایران تمام شد. از آن پس طبقه سرمایه‌دار ایران مرتباً در تلاش برای دخالت در سیاست و یا تغییر سیاستهای رژیم در جهت منافع خود بوده است که متقابلاً رژیم هم، هر از گاهی بخشی از این طبقه را از سرکوبهای خود بی‌بهره نکرده است. به این اعتبار گرایش رفرمیستی که زاده چرخش اقتصادی ایران برای تغییر مدل توسعه اقتصادی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی بود، آغاز اما به سرانجام نرسید. سرمایه‌داری ایران که دوام و آینده خود را در گرو ادغام در سازمان تجارت جهانی می‌دید با طرح اصلاحات سیاسی، زمینه را برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی بوجود می‌آورد و تدارک چنین سیاستی نیازمند پیش شرطهایی از جمله ایجاد یک نوع تشکل کارگری بود که بتواند برای دوره‌ای پاسخگوی نیاز طبقه سرمایه‌دار باشد. بهرو جنبش اصلاحات سیاسی دولت را وادار میکرد که هر چه بیشتر خود را با نیازهای طبقه سرمایه‌دار منطبق کند. (۵).

با به قدرت رسیدن جناح اصلاح طلب با ریاست جمهوری خاتمی، نه تنها ماهیت رژیم عوض نشد بلکه دقیقاً ادامه همان روند را در دستور کار خود قرار داد که در دوران رفسنجانی نافرجام مانده بود. وضعیت اقتصاد در ایران در دوران ریاست

جمهوری خاتمی صرف نظر از جنبه کلان، بخش غیر کلان آن که بعضا به شرایط اقتصادی و معاش روزانه افراد جامعه و از آن جمله کارگران مربوط می‌شد، حکایت از وضعیت بحرانی حاکم در جامعه داشت. طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، رواج خصوصی سازی که به توافق مجلس، شورای نگهبان و نیز ولایت فقیه رسیده است، نشان می‌دهد که دولت نیز پیروی از منطق بازار و لازمه ادغام در سازمان تجارت جهانی را در دستور کار خود قرار داده است و ایجاد یک نوع تشکل کارگری برای طبقه سرمایه‌دار ضرورت پیدا کرد. گرایش راست جنبش کارگری با آگاهی از همین موضوع کوشید تا خود را با نیازهای سرمایه‌داری ایران هماهنگ کند و به طور مشخص همان نوع تشکلی را بخواهد که ماهیتا با تشکل مورد نظر سرمایه‌داری ایران، فرقی نداشته باشد. عملی کردن این پروژه و ایجاد تشکل کارگری مورد نظر طبقه سرمایه‌دار و خوابی که آنها برای طبقه کارگر ایران دیده بودند، لازمه نبود آگاهی طبقاتی است چیزی که با جنبش کارگری ایران خوانائی ندارد چرا که جنبش کارگری ایران عمیقا چپگراست و کارگران در هر شرایطی برای ایجاد تشکل توده‌ای طبقاتی کارگری، حق اعتصاب و ... تلاش میکنند تا در روند و پروسه مبارزات، خود را برای برقراری جامعه‌ای انسانی و از بین بردن فقر و فلاکت، استثمار و بردگی مزدی سازمان دهند. به این ترتیب در زمان ادامه حیات جنبش کارگری در سخت‌ترین شرایط، سه بینش متفاوت اعم از رفرمیسم، چپ اپورتونیسم و بخش چپ جنبش کارگری ایران، کارنامه خود را گشودند که به اختصار به هر کدام از آنها می‌پردازیم.

رفرمیسم: جنبش سرمایه‌داران که در چهره اصلاح طلبان از نمایندگی کشتار کارگران و قتل و عام هزاران انسان کمونیست به ساحت اصلاح طلبی و آزادیهای مدنی در غلنیده بود افزون بر ضعف طبقاتی، دچار ضعف و نفوذ در درون جنبش کارگری نیز بود. با وجود آن که شکل‌گیری نوعی از تشکل مورد نظر کارگری در پناه ترویج جدی ایدئولوژی لیبرالی و لازمه ادغام در سازمان تجارت جهانی محق شده، غایت این سیاست چنان بود که جنبش کارگری را چنان کنترل کند که به آسانی نتواند سر از آب بیرون بیاورد و نه تنها همپای آن حرکت کند بلکه به شدت نیازمند صدقه وی نیز باشد و هر گونه استثمار و بردگی مزدی را با جان بخرد. این در حالی است که لازمه ایجاد تشکل کارگری برای هر دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر، گرایش راست درون جنبش کارگری را سرمست کرد. این گرایش در یک مقطع زمانی وجود اصلاح طلبان درون حکومت و این نوع از تشکل را به فال نیک گرفته و بزعم آنها، مقوله نامه‌های ایران با سازمان جهانی کار میتواند سرآغاز ایجاد تشکلات کارگری شود. این دیدگاه که وزارت کار امکان ایجاد تشکلات کارگری را به کارگران بدهد و این شرایط را فراهم سازد تا کارگران بتوانند تشکلات خود را بسازند، در واقع نوعی سازش طبقاتی بود که عملا کارگران و فعالین کارگری را وادار میکرد که در چهار چوب قانون جمهوری اسلامی عمل کنند و پا را فراتر نگذارند. گرایش راست درون جنبش

کارگری، ایفای نقش یک خالق تشکل کارگری را از طبقه‌ای میطلبد که نه در جهت منافع طبقه کارگر، بل در راستای سیاست جدید سرکوب و کنترل آن اتخاذ شده است. همان طبقه‌ای که در اوج توحش، با رگبار به کارگران در خاتون آباد، دستگیری و زندان فعالین کارگری از جمله محمود صالحی، اجرای احکام شلاق برای شرکت کنندگان اول ماه مه سندنج، شکنجه و اعدام فعالین کارگری عطشش سیراب نمیشود.

"حزب و قدرت سیاسی": وقوع تحولات جدید سیاسی و نیز نیاز بورژوازی ایران به تکنیک جدید در جهت سرکوب و همچنین کنترل جنبش کارگری حتی بسیاری از جریانات چپ را نیز دچار سرگیجه کرد. نخستین عرصه‌ای که برای کاشف "حزب و قدرت سیاسی" گشوده شد دوران رکود جنبش کارگری - همانطور که پیشتر به آن اشاره شد- بود که جوهر اصلی بحث "حزب و قدرت سیاسی" و پیوستن آن به حلقه فکری روشنفکران لیبرالیسم اما از بعدی دیگر را تشکیل می‌داد. "مارکس زمانه" تجارب انقلاب عظیم اکتبر و دیگر انقلابات کارگری را رها کرده بود تا در مرکز مطالعات استراتژیک، آمادگی‌های ورود به عرصه حاکمیت را با پنج درصد جامعه تمرین کند و در چهره یک "لیدر" بی‌نمونه "سرنگونی طلب" ظاهر شود. شاید هیچ کس به اندازه لنین این موضوع را به دقت توضیح نداده باشد که؛ "سرنگونی سیادت بورژوازی فقط بدست پرولتاریا، بمثابه طبقه خاص امکان پذیر است، زیرا شرایط اقتصادی زندگیش ویرا [وی را] برای اجرای این سرنگون ساختن آمده می‌کند و بوی [به وی] امکان و نیروی این اقدام را میبخشد." (۶) تاکیدات و پرائتزاها از من است.

واقعیت این است که "سرنگونی" اگر با انقلاب کارگری صورت نگیرد، در بهترین حالت رژیم چنجی است که مشخص نمی‌کند حاکمیت آینده، چه ربطی به طبقه کارگر و قشر زیر دست جامعه دارد و یا اصولاً کدام طبقه از جامعه را می‌خواهد نمایندگی کند. شعار "سرنگونی" نه مرتبط با مارکسیسم و نه کشف "لیدر"، بلکه بلاک میلی از سلطنت طلبان است که به قدمت حاکمیت رژیم اسلامی، با این شعار زندگی می‌کنند.

کاشف "حزب و قدرت سیاسی" کارگاه تولیدی پروژه‌های روشنفکری خویش به سبک لیبرالیسم اما ملقب به "مارکس زمانه" را بنا نهاده و به عنوان نویسنده‌ای حرفه‌ای وارد عرصه‌ای شده بود که او را به حلقه لیبرالیسم متصل می‌ساخت. مغز سیاسی متفکر، این "کارل مارکس زمانه" به نادیده گرفتن جنبش کارگری متمرکز شده بود، آنگاه که در توجیه ادبیات کفرآلود "مارکسی‌اش" می‌گفت: "کافی است پنج درصد جامعه حرفشان مثل ما باشد تا تمام قدرت را بگیریم. کافیست پنج درصد مردم ایران از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه را بگیریم." (۷)

این "ناجی" که طبقاتی بودن جامعه را به باد تمسخر گرفته بود، خود از وارثان نسلی از بهترین کمونیستهای انقلابی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بود که با گذر از دهه هفتاد به بهترین لیبرالیسم این دهه تبدیل شد. در دهه هفتاد این "لیدر" بود که از زاویه "مارکسی" فعالین چپ و کمونیست را باد حمله می‌گرفت غافل از آنکه چند سال بعد این نسل جدید کمونیست هستند که باید در مورد او قضاوت کنند. تاثیر جنبش اصلاحات سیاسی چنان بر رهبری حزب "کمونیست کارگری" ایران کارگر بود که طبقه کارگر ایران را از هیچ تحقیری مصون نکرد، چیزی که دقیقا بورژوازی سالهاست برای آن پول خرج میکند. رهبری حزب "کمونیست کارگری" ایران به قیمت تحقیر و اهانت به جنبش کارگری ایران و فعالین این جنبش، (۸) کسب "قدرت سیاسی" را با پنج درصد جامعه، به خورد اعضا خود می‌داد و درست در همین شرایط موزیک رپ، سکس آزاد و مدرنیزم مسخره‌ای را برای بچه‌های حاجی‌بازاریهای بالا شهری تبلیغ می‌کرد، در حالی که عمده اعضا این حزب با وجود سالها زندگی در اروپا، نه تنها مدرن نشده‌اند بلکه زبان محل اقامتشان را هنوز یاد نگرفته‌اند.

در آن سوی این کشمکش، بخش چپ جنبش کارگری ایستاده است. این بخش از جنبش کارگری که در ایران طی سده اخیر سه نسل را پشت سر گذاشته است و هر نسل آن، هنگامی زاده شده است که محافظان بی رحم سرمایه‌داری حاکم، فرصت قدر بر افراشتن را از آن ستانده و آن را چون مخالفان هنوز به میدان نیامده، سرکوب ساخته‌اند. واقعیت این است که بخش چپ جنبش کارگری که فعالین آن چهره‌های با نفوذ و سرشناسی هستند، به عنوان ساخت قدرت ایستاده است که می‌خواهد با پیوند پایگاه اجتماعی، تشکلات مورد نظر خود را با نیروی خود بسازند. عروج جنبش اصلاحات سیاسی علیرغم واژگون ساختن برخی از جریانات چپ و تعبیه لیبرالیسم در قالب مارکسیسم، فضائی را به وجود آورده بود که دولت عملاً نمی‌توانست سرکوب‌های خشنی همچون سرکوب مراسمهای اول ماه مه سنندج در سال ۱۳۶۸ را در جهت خفه کردن و کنترل اعتراضات کارگری ادامه دهد. در یک پروسه و در این شرایط سیاسی خاص، جنبش کارگری ایران به یمن مبارزات و از جان فشانیهای فعالین این جنبش، صعودی ارزشمند داشت که برگی دیگر را به کارنامه زرین خود اضافه کرد.

- برای نمونه کارگران خباز سقز توانستند تشکل خود را درست کنند و مراسم اول ماه مه‌ها را دوباره با قیمت زندان رفتن، شکنجه روحی و تحقیر از طرف محافظان سرمایه، در سطح شهر و در بین توده‌های مردم برگزار کنند. اقدام به برگزاری مراسم هشت مارس، دایر کردن کلاسهای آموزشی برای کارگران، تشریح قانون کار و ... در اندک زمانی توجه محافل کارگری در اقصی نقاط ایران را به خود جلب کرد. (۹) بعدها دیدار محمود صالحی در سال ۱۳۸۳ با هیئت کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری که به ایران رفته بودند، صعود ارزشمندی را برای جنبش کارگری ایران به ارمغان آورد که توانست حمایت‌های

بین‌المللی را نیز جلب کند- کشف ادبیات ضد مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" و سلب اعتماد از طبقه کارگر از جانب چپ سوخته در حالی بود که فعالین کارگری برای ایجاد یک تشکل مستقل کارگری برنامه‌ریزی و برای متحقق ساختن آن مبارزه میکردند، اعتصاب به راه می‌انداختند کلاسهای آموزشی ایجاد می‌کردند، صندوق مالی می‌گذاشتند زندان می‌رفتند، شکنجه می‌شدند، گرسنگی می‌کشیدند و مهمتر از همه نشان می‌دادند که تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی و رای عدم اعتماد به صاحبان سرمایه، فراتر از سلب اعتماد به طبقه کارگر است و این حقایق را اثبات کردند که تنها با اتکا به جنبش کارگری، این مهمترین نیروی محرکه جامعه است که می‌توان تحولات بنیادی اجتماعی و سیاسی را شاهد بود.

حاکمیت سپاه پاسداران، عروج چپ در دانشگاه و "حزب و قدرت سیاسی" در پراکتیک

نخست اشاره کنم که با حاکمیت سپاه پاسداران نیز هیچ تغییری در ماهیت رژیم اسلامی سرمایه ایجاد نشده است. سیاستهای جدید دولت احمدی‌نژاد، هیچ آلترناتیو اقتصادی دیگری را ارائه نمی‌دهد. واقعیت این است که دولت احمدی‌نژاد نیز در جهت پیشبرد یک استراتژی مشخص که پروسه انجام آن در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و نیز خاتمی نا تمام مانده بود، گام بر می‌دارد. از طرفی دیگر هیچ تغییری در قطب بندی امپریالیستی دنیا هم روی نداده است تا دولت احمدی‌نژاد خود را با آن وفق دهد. کل تفاوت‌های محسوس، قطع ارتباط با آمریکا است که روابط با کشورهای اروپائی، ادامه سیر این تکامل را از راه دیگری در ادغام در سرمایه جهانی پیش می‌گیرد. به این اعتبار دولت فعلی نیز علیرغم هر کشمکش درونی‌ای و نیز برخوردار نبودن از امکانات و نیروئی که جریان اصلاح طلب از آن بهره می‌گرفت، در جهت برآورده کردن نیازهای طبقه سرمایه‌دار ایران گام بر می‌دارد و نیز سرکوب جنبشهای اجتماعی را چاشنی بقاء خود می‌داند. اما آنچه که به سیاست سرکوب و برخورد با جنبشهای پیشرو اجتماعی بر می‌گردد، تا به حال دولت احمدی‌نژاد خشن‌تر و وحشیانه‌تر از بقیه عمل کرده است.

با به سر کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، دور دیگری از تعرض رژیم بر سر جنبشهای اجتماعی شروع شد. جنبش دانشجویان چپ که محصول یک دوران مشخص از پروسه تکمیل رژیم اسلامی به یک رژیم متعارف سرمایه‌داری است، در چند سال اخیر عرصه‌های جدیدی را برای رشد و تداوم خویش گشود که بورژوازی ایران را به کام تعجب برد. معطوف به پیش‌فرض لیبرالیسم، که محیط دانشگاه را فارغ از جنبش دانشجویان چپ می‌پنداشتند، نسل جدیدی از فعالین چپ با سپری کردن مسیر طولانی و مشقت‌بار، با جدل و مقابله نظری با لیبرالیسم

شروع کردند و با پرچم "یا سوسیالیسم یا بربریت" پا به میدان گذاشتند. جنبش دانشجویان چپ تبلور و تعالی خود را علیرغم دژ مستحکم سیستم سرکوب، در اتحاد هر چه بیشتر با جنبش کارگری و جنبش زنان می‌دید. اتحاد با جنبش کارگری، دانشگاه را به سمتی برد که یک جنبش چپ و به تعبیری یک طبقه اجتماعی در آن ریشه دواند که از بین بردن آن، کاری است بس دشوار. اما دستگیری شمار زیادی از فعالین جنبش دانشجویی در آستانه سالروز دانشجو که از ۱۱ آذر شروع شد، ضربه مهلکی را بر پیکره این جنبش فرود آورد. رژیم اسلامی سرمایه، تحرک و پیشروی جنبشهای آزادیخواه و مترقی جامعه از جمله جنبش کارگری، دانشجویی و زنان را معضلی به شمار می‌آورد که می‌بایست با آن تسویه حساب کند. دستگیری فعالین کارگری، ربودن، ترور، اجرای حکم شلاق، سرکوب و نیز تحمیل احکام سنگین بر آنها و دیگر فعالین، حمله به تجمعات اعتراضی، اعدامهای خیابانی، لابد مقدمه این دور از تعرض بر جنبشهای پیشرو اجتماعی بود که با حمله به جنبش دانشجویان چپ تکمیل می‌شد. از وحشیگری، درندگی و نفس حمله رژیم هیچ شکی نیست و به طور قطع با سر در آوردن چپ در دانشگاه، بیم آن می‌رفت که دیر یا زود با برنامه ریزی مشخصی به دانشگاه حمله کنند. (۱۰) آنچه که قابل تصور نبود ضربه کاری دیگری است که به مثابه یک سایه موازی در پیشبرد برنامه‌های آن عمل کرده است. در واقع دو عامل مهم در سرکوب جنبش دانشجویی نقش تعیین کننده‌ای داشتند: شتاب و بی‌تابی سپاه پاسداران برای حمله به دانشگاه از طرفی و از طرف دیگر منتسب کردن "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" به حزب حکمتیست از جانب خانواده اشرافی "لیدر مدرسی" و محفلشان.

پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب حکمتیست در اکتبر ۲۰۰۵، بنا به محاسبات نادقیق و امید به حمله آمریکا به ایران، و نیز متحقق ساختن "منشور سرنگونی" که در فوریه سال ۲۰۰۵ به تصویب رسیده بود، قرار دیگری را تصویب کرد که به مثابه آن، "گارد آزادی" استخراج شد. "گارد آزادی" که بخش مهمی از وظایفش، پراکتیک "حزب و قدرت سیاسی" بود، در جوار با پخش عکس "کاشف" و پوستر "لیدر مدرسی"، توسط غیور مردانی از ناحیه فرماندهی به عنوان اولین اخطار درس مناسبی به سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی دادند. (۱۱) اما البته مشکل پیش آمد و برنامه این بار عملی نشد. کاسه صبر لبریز شد و نامه‌ای رسید: "نوشته رفیق خالد را در درباره گارد آزادی خواندم... رفیق خالد میگوید باید گارد آزادی از سازمان حزب جدا باشد. ما این را قبول کردیم. ولی ... بچه ها در محل می‌خواهند کاری بکنند. حتی بسیجی های محل رو شناسایی کردن، اون ها البته عددی نیستند ولی خوب بالاخره برای شروع کار بد نیست. همه طرفدار شروع کار نظامی هستند. تکلیف ما چیه؟" (۱۲)

بهرام مدرسی اخوی "لیدر مدرسی" جواب این نامه را برای "لیدر مدرسی" می‌فرستد تا آن را روی سایت حکمتیست، صفحه ویژه "گارد آزادی" درج کند و موضوع را تحت عنوان "کوروش جان برای این شماره است" در سایت ذخیره می‌کنند. با وجود این، ملاحظه میشود که "فعالین حکمتیسم" جهت عملی کردن "حزب و قدرت سیاسی" در همان حال که خود سرگرم تحذیر، تهدید و ... هستند، در دام تلاش انحراف آمیز طبقه حاکم، گرفتار آمده‌اند.

ضربه مهلک بر پیکره جنبش دانشجویی زمانی شکل می‌گیرد که پراکتیک "حزب و قدرت سیاسی" در درون این جنبش به سرانجام می‌رسد. با آنکه "حزب و قدرت سیاسی" محصول دوران اصلاحات بود، اما در دوران حاکمیت سپاه پاسداران، به شکل ناجوانمردانه‌ای خود را به جنبش دانشجویان چپ آویزان می‌کند. بهرام مدرسی اخوی "لیدر مدرسی"، در گفت و گویی با نشریه "کمونیست" اذعان داشت که " ... حکمتیسم از سر و کول دانشگاه‌های کل کشور دارد بالا می‌رود و این هم شورانگیز است...." ترسیم این تفسیر ناجوانمردانه از تحركات دانشجویی به عنوان مقدمه کار، فقط از مفسرانی بر می‌آید که در خط موازی بردار سیاست سرکوب رژیم اسلامی عمل می‌کنند و حقیقتاً این هم شورانگیز است. اما در جایی دیگر در پاسخ به نامه یکی از "دانشجویان"، در مطلبی تحت عنوان "نشریات دانشجویی، انجمنهای اسلامی و گارد آزادی" آمده است:

" دوست عزیزم،

... در رابطه با نکاتی که خواسته بودی سعی میکنم که یک به یک به آنها

بپردازم

در مورد دانشگاه شما: فکر میکنم که اساس کار بر دوجنبه باید متکی باشد که فکر میکنم هر دو را شما شروع کرده اید. از یکطرف باید تلاش کنیم که کل فضای چپ را در آن دانشگاه به حکمتیست ها وصل کنیم، یعنی اینکه چپ عموماً خودش را وقتی که کاری میکند و یا چیزی را در نظر دارد، خود را با مواضع حکمتیست ها بشناسد و در ادامه آن طبعاً رفقای که خواهان کار متشکل با حکمتیست ها هستند را هم به حزب وصل کنیم... راستش بقول کوروش کار کردن با هم نظران خودمان کار سختی نیست. مهم این است که مخالفینمان و یا کسانی که صد در صد با ما هم نظر نیستند را با خودمان همراه کنیم. (چگونه؟! توسط گارد آزادی؟! اگر همراه شدند و بعداً جدا شدند، آیا باید آنها را تحقیر کرد و یا مش قاسم صدا زد؟! (۱۳) در صورتی که همراه نشدند و نقد گرفتند چی؟!، آیا آنها را باید به اطلاعات سپرد یا به گارد آزادی؟!)) مهم از نظر من این است که این چپ دار دانشگاه شما مشغول خودش و بحث با خودش نباشد، باید سعی کند که به اعتبار قدرتش و تعدادش کل فضای عمومی دانشگاه را تحت سیطره خود داشته باشد. باید سعی کنید که حتماً دانشجویانی که بقول بعضی ها "سیاسی نیستند" را با خودمان همراه کنیم... (۱۴) تاکیدات و پراوتزها از من است.

اگر چه نامه اخوی به خاطر مسائل امنیتی، توسط "لیدر مدرسی" به اصطلاح ادیت شده است و اسم مخاطب را با "دوست عزیزم" می‌آورد، اما شرم آور این است که همین مطلب را با نام "مهدی" در سایت حکمتیست، صفحه ویژه "گارد آزادی" ذخیره می‌کنند. شرم‌آورتر اینکه، بدون هیچ احساس مسئولیتی، از تلاش برای وصل کردن کل فضای چپ در دانشگاه به "حکمتیست‌ها" از طریق "مهدی" سخن رانده شده است، تا زمینه ساز نوشتن "رقص جلاد" شود. (۱۵)

تراوشات فکری بهرام مدرسی و عدم احساس مسئولیت وی در قبال فعالین دانشجویی، پراکتیک سیاستی است که در دوران اصلاحات کشف شده بود. خانواده اشرافی "لیدر مدرسی" و محفلشان با منتسب کردن "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" به حزب حکمتیست، بر صحت سیاست کثیف و مخرب خود انگشت گذاشتند. علاف بودن برای جلب رضایت خاطر پنج درصد از جامعه و کسب قدرت سیاسی از این طریق، لابد محتاج مفسرانی بی‌شرم است که نه تنها از احساس مسئولیت در قبال جنبشهای پیشرو اجتماعی غافل هستند، بلکه از انسانیت نیز بویی نبرده‌اند.

الهام از مبارزات و تجارب ارزنده جنبش کارگری

از حکیمان به نقل است که سوارکاری ترسو اما مکار و فریبنده، قصد عبور از بیابانی را داشت. به ناگاه تدبیری کرد و بر تهیدستان بانگ برداشت که مخزنی پر از لیره در آنسوی بیابان است. چه خوش می‌گفت:

گر همراه من شوید خداوندگار نصف شوید.

معدودی تهیدست که پی طعام می‌گشتند، سوار کار را در بیابان حفظ شدند. روز به پایان رسید، شب آمد و ایضا روز. آنگاه که دشتی از لیره جرعه‌ای از آب نمی‌ارزید، سوارکار مکار آن هنگام که می‌گفت آنجا آب هست و تشنه لبان را آب جستجو کردن بود، در غفلت آنان، خود جرعه‌ها می‌نوشتید. تشنه لبان اعجاب وار برمی‌گشتند. سوارکار با نقاب فریب بر رخسار، خطابشان می‌کرد: "پس اگر آب نبود لابد سراب بوده است راه بیفتید تا بلکه اینبار آب به سراغمان بیاید." سوار کار مکار بیابان را پیمود اما تهیدستان برای ابد، تشنه لبان بیابان شدند.

اما انگار سوار کار ما - "لیدر مدرسی" - خنگ‌تر از آن است که بیابان را ببیماید، خود نیز پی سراب می‌گردد و به جمع مریدان تشنه لبش پیوسته است. آنگاه که جنبش کارگری به تحرک افتاد لابد باید آن را به لجن می‌کشید. "لیدر مدرسی" غافل از اینکه فعالین جنبش کارگری نه بسان تشنه لبان، بلکه مبارزینی هستند که هزاران سوار کار شیاوتر و مکارتر همچون خاتمی را نیز دور زده‌اند، و چه سراباهایی را که به آنان نشان نداده‌اند. اما "لیدر مدرسی" بخت‌آزمایی خود را بایستی به سرانجام می‌رسانید تا نسلهای آینده، از وی به عنوان تشنه لب بیابان یاد نکنند.

حزب حکمتیست که در چهره لیبرالیسم واژگونه، از نمایندگی تحقیر کارگران و فحاشی به هزاران انسان کمونیست، نفوذ در محافل کارگری را ضروری می‌دانست، از این رو و به تدریج در کوتاه مدت، نمایندگی این سیاست به تشنه لبانی - بخوانید لیبرالهای کلاسیک که خود در بهترین حالت یک قربانی بودند - سپرده شد، تا با نفوذ در بین فعالین واقعی جنبش کارگری پروسه اجرای عملیات را در کوتاهترین ظرف زمانی ممکن به اجرا در آورند. سازمان حکمتیست از همان نخست با اعطای مقامهای رده بالای حزبی، مهره‌های خود را سازمان داد و آنها هم شروع به گرد و خاک کردند. اولین اقدام، لایه مخدوش کردن چهره فعالین واقعی جنبش کارگری و جاگزین کردن نافع‌الانی در قالب فعالان کارگری بود، که البته به دلیل انفکاک از ساخت سیاسی و تلاش در اتصال به پایگاه اجتماعی شایستگی نمایندگی از سوی طبقه کارگر را مطلقاً نیاقتند. چرا که سازماندهی تشکلات کارگری نیازمند رهبران با نفوذ و معتبر کارگری است که عمیقاً تضاد منافع طبقاتی خود را در گرو در هم کوبیدن نظام سرمایه میبیند و این خود خاصه گرایش چپ درون جنبش کارگری ایران است. از طرفی دیگر مبارزات و تجارب ارزنده جنبش کارگری در ایران، (۱۶) بیش از یک قرن قدمت دارد و فعالین این جنبش نه تنها هزاران تشنه لب را از دام سوارکار مکار نجات داده بلکه شیوه شریف زیستن را به سوار کار مکار نیز توصیه کرده‌اند. تلاش همسو و هدفمندی که برای ایجاد انحراف در مسیر جنبش کارگری در شرف تکوین بود، چیزی که رژیم اسلامی به قدمت حاکمیت خود چنین فشاری را بر سر کارگران و فعالین کارگری و چپ سنگین کرده، باید به مثابه زنگ خطری جدی برای دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی از جمله فعالین جنبش دانشجویی ارزیابی می‌شد. شاید هیچ جمله‌ای در باره "گارد آزادی" این ماموران پراکتیک "حزب و قدرت سیاسی"، به اندازه عکس‌العمل فعالین کارگری در سنندج، واقعیت را توصیف نکند. فعالین کارگری در سنندج هنگامی که با تعدادی نوجوان مسلح تحت نام "گارد آزادی" در حالی که هر کدام تعدادی پوستر را با خود حمل می‌کردند، مواجه می‌شوند از آنها می‌خواهند که محل را ترک کنند. رد این درخواست از سوی نوجوانان مسلح، فعالین کارگری را ناچار میکند که جلسه خود را تعطیل کرده و به خانه‌هایشان برگردند. چند سال قبل از وقوع این ماجرا عده‌ای دیگر از عوامل حکمتیستها، ضمن اینکه فعالین کارگری سقز را "لمپن پرولتاریا" خطاب کرده، تصمیم می‌گیرند که به هر شیوه‌ای مانع از ارتباطشان با فعالین کارگری در سنندج شوند، که صد البته این اقدام حکمتیستها نیز نقش بر آب می‌شود و نه تنها کارگران بلکه توده مردم در شهرهای کردستان آنها را نفرین می‌کنند. کافی است با هر فعال کارگری‌ای در شهرهای کردستان خلوتی کرد و نظر آنها را در باره "گارد آزادی" پرسید. بی‌شک ماجرای ترور مجید محمدی یکی از فعالین کارگری در سنندج برای هر انسان شریفی آزار دهنده بود. تمامی تشکلهای، نهادهای، کمیته‌های کارگری، احزاب و جریانات سیاسی در داخل و خارج کشور، جمهوری اسلامی را عامل این اقدام ناجوانمردانه و غیر انسانی معرفی

کرده و محکوم کردند. اما حزب حکمتیست تنها جریانی بود که نه تنها مجید حمیدی را بازاری و مغازه‌دار معرفی کرد بلکه ترور وی را به پژاک "سازمان حیات کردستان" نسبت داد. (۱۷) عجز و ناتوانی حزب حکمتیست و رهبران گارد آزادی از بیان واقعی این ماجرا را باید جایی دیگر جستجو کرد.

کلام آخر اینکه؛

انقلابات کارگری، تجارب و مبارزات ارزنده جنبش کارگری در جهان و ایران، خزانه ارزشمندی است که می‌توان با الهام گرفتن از آنها، یک مبارزه موفق و طبقاتی را برای زیر رو ساختن سیستم سرمایه‌داری و به قدرت رساندن طبقه کارگر، پیش برد. ویژگی‌های یک حزب کمونیستی، خصلت و خصیصه آن را می‌توان در بطن همین مبارزات جستجو کرد.

واقعیت این است که حزب حکمتیست نه تنها ربطی به مارکسیسم ندارد بلکه عمده اعضا این حزب حلقه زده‌اند تا از زمان اضافی بازی، مناسب‌ترین بهره را ببرند. "لیدر مدرسی" نیز که نقش تئوری ساز دستگاه فکری این حلقه را به دوش میکشد، پس از به لجن کشاندن "دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب"، فعالین چپ و سازمانهای سیاسی را نفرین کرد و به گمان خود با قانع کردن اعضا سازمانش - که این شانس را هم ندارد - بازی را برای همیشه برده است. گرد و خاک فعلی "لیدر مدرسی" چیزی جز حفظ موقعیت "لیدری" برای فخر فروشی به دیگران نیست. نعل وارونه تاریخ چنان بر سم اسب "لیدر مدرسی" کوفته شده است که نای آخر خود را نیز با فحاشی سپری می‌کند. "لیدر مدرسی" در عهد برکناری از مقام و منصبش، از طرفی به احزاب و جریانات چپ می‌تازد و چون رواج فخر فروشی او رو به پایان است با کمال رذالت از مریدانش التماس می‌کند که قلم به دست بگیرند تا از گندکاری خود و خاندانش دفاع کنند. اما این ره به جایی نمی‌برد، این چند صباح هم بگذرد. بهر رو حزب حکمتیست اگر زیاد جدی باشد یا در آن انشعابی صورت می‌گیرد و یا تعدادی از آدمهای شریف که به هر دلیلی عضو این حزب هستند راه دیگری را انتخاب و زندگی شرافتمندانه‌ای را برای خود دست و پا می‌کنند. در هر صورت ناقوس پایان حکمتیسم به صدا در آمده است و به قول بهرام مدرسی، "این هم شورانگیز است".

زیر نویسها:

(۱) نگاه کنید به سمینار حکمتیستها و سخنان "لیدر مدرسی" تحت عنوان "کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ - تولد نئو توده ایسم" در سایت آزادی بیان. "لیدر مدرسی" در این سمینار و شاید چندین سمینار که به همین منظور گرفته شده باشد، نه در دفاع از جنبشهای پیشرو اجتماعی، بلکه سراسیمه به دفاع از موقعیت شخصی و خانوادگی خود در قالب حزب روی آورده است. جهت اطلاع، احزاب برادر در جوامع دمکراتیک و جوامع غربی، وقتی که با اقتضاح لیدر مواجه می‌شوند، فوراً او را عزل می‌کنند و یا خود لیدر استعفا می‌دهد.

کافی است که به جای "لیدر مدرسی" کس دیگری لیدر حزب حکمتیست بود و در شکست جنبش دانشجویی نقش اتفاقی می‌کرد و افتتاح سیاسی به بار می‌آورد، به طور قطع خود "لیدر مدرسی" نه در دفاع از منافع یک جنبش بلکه تلاش برای کسب موقعیت شخصی خود، به عنوان یکی از منتقدان اصلی ظاهر می‌شد. اما امروز چون مقام لیدری را از آن خود کرده است، برای نگه داشتن این موقعیت مجبور است تا دل آزرده خاطر اعضا عصبی حزب را تسلی دهد. "لیدر مدرسی" در این سمینار به مدافعان خود فتوا می‌دهد که باید قلم به دست بگیرد و بنویسد. تاکید مکرر "لیدر مدرسی" به نوشتن و قلم به دست گرفتن ظاهر بی‌جواب نمانده است. تا به حال "مجری مخصوص" ایشان که در تلویزیون پرتو وظیفه مصاحبه با "لیدر" را بر عهده دارد، گوی سبقت را از همه مریدان ربوده است. انصافاً "مجری مخصوص"، سخنان لیدر را خوب گرفته و تمامی بحث‌های لیدر را در نوشته‌اش تحت عنوان "به چپ آذرنی کومه‌له‌ای شده چه باید گفت" مکتوب کرده است. لازم به ذکر است که اخیراً نوشته‌ای را با امضای "شاهو آرماتی" به من نسبت داده‌اند و این ظاهر را فرجه‌ای شده است تا هم "لیدر" را عصبی کند و هم "مجری مخصوص" ایشان، به انجمن کارگری جمال چراغ ویسی حمله کند. من ضمن تکذیب این ماجرا به اطلاع می‌رسانم که عذر خواهی برهان دیوارگر در قبال پیامش اگرچه در خفا صورت گرفت برای من کافی بود و به همین دلیل از نقد پیامش خودداری کردم. انتساب مطلب فوق به من و نیز فحاشیهای متعدد در کامنت سایتهای مختلف اینترنتی با اسامی مستعار، اگر چه دفاعی نا آگاهانه از "لیدر مدرسی" است اما این فحاشیها، نه هدفمند و نه سیاسی، بلکه قهر کودکانه‌ای است که اینچنین خود را به نمایش می‌گذارد و غافل از اینکه (می‌پل) یکی از برنامه‌های علوم کامپیوتر موضوع جالبی است که می‌تواند در ظرف کمتر از یک دقیقه خط اینترنتی، محل سکونت، کد پستی و پلاک خانه را به انسان نشان دهد.

۲) نگاه کنید به جزوه "زنده باد کمونیسم" که متن استعفانامه‌های کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری و نیز فحاشیهای بازماندگان در آن، توسط بهمن شفیق گرد آوری شده است. بهمن شفیق عضو سابق حزب کمونیست کارگری ایران بود که در جریان بروز اختلافات، و طرح سیاست "حزب و قدرت سیاسی" از این حزب کناره‌گیری کرد. ذکر این نکته که بهمن شفیق از معدود کسانی بود که علیه منصور حکمت ایستاد و بحث‌های خود را قبل از استعفایش مطرح کرد اما بحث‌های بهمن شفیق و نیز اختلافاتش، با سایرین متفاوت بود. بهمن شفیق که متوجه اختلافات درون حزبی می‌شود، نه در مخالفت با بحث "حزب و قدرت سیاسی"، بلکه شش‌تر من در آوری را تهیه کرده بود که در آن به تشکیل یک حزب انترناسیونالیستی تاکید داشت. ایشان بر این عقیده بودند که با رفقای آلمانی خود مشورت کرده و آنها نیز حاضر به تشکیل یک حزب انترناسیونالیست هستند. وقتی که بهمن شفیق مخالفت دفتر سیاسی حزب با این پدیده را متوجه می‌شود، اینبار به نقد منصور حکمت می‌پردازد. نوشته‌های بعدی شفیق با نقد منصور حکمت، رنگ و بوی دیگری پیدا کرد که ادبیات، نوع نگارش و نیز محتوای سیاسی آن با نوشته‌های قبلی‌اش چنان متفاوت بود که هر خواننده‌ای را متوجه مطلب غلط‌گیری شده و تصحیح شده‌اش می‌کند. اما به نظر می‌رسد که مطالب تصحیح شده نیز کارگر نبوده چرا که در نوشته جمعی‌ای تحت عنوان "دوران سپری شده چپ کاغدی یا روزگار منحط آذرنی و شرکا؟" که امضای بهمن شفیق نیز پای آن است، از مسلح بودن و اسلحه کشیدن جنبشهای اجتماعی در شرایط و فضای سیاسی کنونی ایران پشتیبانی می‌کند. فعالیت نظامی در کوره ده‌های مرزی ایران-عراق توسط حزب کمونیست کارگری ایران و بعدها حزب حکمتیست، که با سازمان پژاک هم قابل مقایسه نیست، متأسفانه بعد از کناره‌گیری بهمن

شفیق از این حزب صورت گرفت. علاقه‌مندی بهمن شفیق به این نوع از فعالیت نظامی و نیز تعریف و تمجید اخیر کورش مدرسی از ایشان، نشان می‌دهد که استعفای او از حزب مذکور عجولانه و زودرس بوده است. بهمن شفیق اما در نوشته‌های دیگر در حاشیه مصاحبه‌ای با محمود صالحی، نه از اسلحه کشیدن بلکه عملاً از بخش راست و رفرمیست جنبش کارگری ایران پشتیبانی کرده است. علاقه مفرط بهمن شفیق به آرامش فعالین کارگری در قبال تعرض بیش‌رمانه رژیم اسلامی چیزی جز رضایت خاطر مخاطبین ویژه‌ای نیست. به طور قطع بهمن شفیق مخاطبین ویژه‌ای دارد، اما تلاش ایشان بیهوده است از آنجا که فعالین کارگری در داخل، سخنان بهمن را جدی نمی‌گیرند. اگر چنین بود، بی‌شک می‌توان امیدوار بود که مخاطبین ویژه نیز بهمن را جدی خواهند گرفت.

۳) در این بن‌بست - سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه - رضا مقدم. در این کتاب فحاشیهای اعضا بازمانده با ذکر تاریخ و منبع درج شده است. و نیز رجوع کنید به مصاحبه تلویزیون پرتو با "لیدر مدرسی" لیدر حکمتیست. این البته نمونه کوچکی از تحقیر کارگر توسط حکمتیسم است. برای دیدن این مصاحبه لینک زیر را کلیک کنید.

<http://partowtv.com/video/51.html>

توضیح اینکه، حزب حکمتیست که حمله آمریکا به ایران را بدون هیچ محاسبات و تحلیل منطقی‌ای تبلیغ و خود را برای آن آماده می‌کرد، باری دیگر میکروفن را در اختیار لیدر خود قرار می‌دهد که کارگران شرکت نفت را از توهین و فحاشیهای بی‌مزه خود بی‌بهره نکند. "لیدر مدرسی" در این مصاحبه تلویزیونی می‌گوید: " ... باید با کارگر رو راست بود، کارگران نفت دستشان را به کلاهشان گرفته‌اند تا باد نبرد، باید گفت کارگران نفت خجالت بکشید. بابا پاشید دنیا را دارد آب میبرد، واقعا باید خجالت بکشید ... باید به نفتیها، برقیها، گازیها [منظور کارگران شرکت نفت، کارگران شرکت برق، کارگران شرکت گاز است.] گفت خجالت نمی‌کشید دستتان را به کلاهتان گرفته‌اید... ". پرائنرها از من است. این حزبلات اگرچه با اعتراض مجری برنامه روبرو می‌شود اما پایانی ندارد. مجری برنامه که به نظر می‌رسد از فحاشیهای "لیدر" علیه کارگران به ستوه آمده، با چهره‌ای معبوس می‌پرسد: " فکر نمیکنی این راهکاری که شما ارائه می‌دهید طبقه کارگر را به مصاف خطرناکی ببرد؟" جواب این سوال پرخاش و نعره "لیدر" را به دنبال دارد: "منظورت از مصاف خطرناک چیست؟..."

واقعیت این است که حتی اگر همه "مدافعان" موجود متحد شوند تا با تعبیه نام "لیدر مدرسی" در فهرست شریفترین و چپ‌ترین عضو حکمتیست، در برابر جنبش کارگری ایران به شمار آورند، "لیدر مدرسی" با همان ماهیت سیاسی‌اش میتواند مطمئن باشد که کارگران با مبارزات خود و از جان گذشتگی، مقاومت و جسارت راه را نه تنها بر "لیدر مدرسی" تنگ، بلکه بر محافظان سرمایه هم که با این نوع سنت، فعالین کارگری را تحت فشار قرار داده و آنها را از مبارزات خود باز میدارند، نا امید ساخته‌اند.

سوال اینجاست که معبود آدمهای شریف، این کمونیستهای دیروزی و عشاق امروزی که به هر دلیل عضو حزب حکمتیست هستند آیا ضرورت این را درک نکرده‌اند که لااقل گذشته درخشان خود را مخدوش نکنند؟ آیا به این فکر نرسیده‌اند که چرا زمانی که در کومه‌سازمان کردتان حزب کمونیست ایران متشکل بودند، قرب و منزلتی داشتند و سخنانشان خریدار داشت، قابل اعتبار بودند و مردم اسم آنها را با افتخار بر نوزادانشان می‌نهادند؟! فرض بر اینکه ادامه دهنده راستین آن خط هم باشند که نیستند، باز هم به ذهنشان خطور نکرده

است که چرا در جامعه منفور هستند؟! آیا شرافت خود را اگر به قضاوت بگیرند، ادبیات و فرهنگ کورش مدرسی به عنوان "لیدر" خود، را مرتبط با سفره خالی مردم ستمدیده می‌بینند؟! باشد که اعضا حزب حکمتیست در خلوت به شرافت خود رجوعی کنند و کمی ببینند.

۴) این البته یک فرصت جدید و طلایی را برای خانواده‌ای در قالب حزب رقم زد که شاید برای هیچ جریان دیگری اینگونه تکرار نشود. در آغاز، رهروان سردرگم مشی "جدید" - بخوانید مکتب حکمتیسم- با سپردن مقام لیدری به کوروش مدرسی، می‌کوشیدند تا اتحاد خود را از دست نداده و حزبی را که سیاست جدید قائد بر آن حاکم بود، محفوظ نگه دارند. اما تناقض کشفیات "جدید" از طرفی و از طرف دیگر، اشتهای غیر قابل توصیف کوروش مدرسی برای کسب تمامی قدرت چنان بالا گرفته بود که همه چرخ دنده‌های خود را به کار بست تا با یک حرکت عالی، مخالفان را از سر راه خود دور سازد و حکمتیسم، مکتبی که جز یک موتور فحاشی، تحقیر و فخر فروشی به دیگران نیست را رهبری کند.

۵) کمیته هماهنگی بر سر دو راهی- صلاح مازوجی

۶) دولت و انقلاب- و.النین

۷) حزب و قدرت سیاسی- منصور حکمت.
ناگفته باقیست که اصغر کریمی از رهبران حزب کمونیست کارگری، این درصد را به ۲۰۰ هزار نفر تقلیل داده است. تنزل اصغر کریمی از سطح رهبری به مجری‌گری تلویزیون، نشان می‌دهد که تا به حال این تعداد نیز جور نشده است. مصطفی صابر یکی دیگر از رهبران این حزب در برنامه زنده تلویزیونی تحت عنوان "علیه اعدام" در تلویزیون "کانال جدید" در جواب به یکی از بینندگان که پرسید شما هم اگر قدرت را به دست گیرید فرقی با سایر حکومتها ندارید، گفت: "ما قدرت را به دست مردم می‌دهیم، حزب ما نمیخواهد قدرت سیاسی را کسب کند، حزب ما قدرت را به دست کارگر می‌دهد و میخواهد طبقه کارگر را به قدرت سیاسی برساند." این اظهارات مصطفی صابر نشان از تناقض فاحش در سیاستی است که منصور حکمت آن را پایه‌ریزی کرد. در غیر اینصورت در مقابل این اظهارات سه گزینه موجود است. اول اینکه، مصطفی صابر یا به ناچار و به خاطر متقاعد کردن بیننده برنامه تلویزیونی خود، این جملات را به زبان آورده است یا اینکه از کشفیات "جدید" منصور حکمت که با ۵ درصد جامعه، قدرت سیاسی را از آن خود می‌کرد و از طبقه کارگر خبری نبود، اطلاعی ندارد و بلاخره گزینه سوم اینکه مصطفی صابر از روی حماقت در تناقضی شدید قرار گرفته و به همین دلیل چنین تصویری را به بیننده خود در مورد سیاست حزبی‌شان القا میکند. اما آنچه که مشخص است، مصطفی صابر خیلی قاطعانه در مقابل منتقدان خود می‌ایستد، هیچ وقت از روی اجبار کاری را انجام نمی‌دهند و نیز خود از مدافعان سرسخت "حزب و قدرت سیاسی" است.

۸) از جمله میتوان به سخنان کورش مدرسی در جلسات کنگره دوم حزب "کمونیست کارگری" ایران در جواب استعفانامه رضا شهرستانی از این حزب اشاره کرد. کورش مدرسی اظهار کرده است که: "رهبر کارگری که نتواند بنویسد، باید برود کشکش را بسابد" آذر ماجدی عضو اسبق و از رهبران کنونی حزب اتحاد "کمونیسم کارگری" طی ایراد سخنرانی برای اعضا حزب، سخنان کورش مدرسی را مدرنیزه میکند و می‌گوید: "اگر کارگری نتواند برای روزنامه گاردین مقاله بنویسد کارگر نیست، چنین کارگری به هیچ دردی نمیخورد حتی به درد خودش". به نظر می‌رسد که نهضت کورش مدرسی هنوز هم ادامه دارد، باز هم خوانندگان عزیز را به مآخذ ۳ ارجاع میدهم.

۹) رجوع کنید به: تاریخچه مبارزات کارگران خیابان سقز در مصاحبه‌ای با محمود صالحی.

۱۰) درس‌های از ۱۳ آذر- ایرج آذرین

۱۱) نگاه کنید به دو نمونه از اطلاعاتی‌های گارد آزادی: "ما و مردم شهر مریوان تروریست‌های "کفن پوش پیرو خط امام" را سر جایشان می‌نشاندیم" و نیز "مزدوران حزب‌الله کردستان را شناسایی و معرفی کنید" موجود در سایت حزب حکمتیست

۱۲) رجوع کنید به: "گارد آزادی و حزب، پاسخ به یک نامه"، موجود در سایت حکمتیست

۱۳) لازم به ذکر است که جمعی از انسانهای شریف، از جمله: نسان نودینیان، اسد نودینیان غفار غلامویسی، پروین معاذی و ... در تاریخ ۲۲ ژوئن سال ۲۰۰۷ طی اطلاعیه‌ای کوتاه، بدلیل اختلاف با حزب حکمتیست از این حزب کناره‌گیری کردند. بهرام مدرسی در واکنش به این موضوع، مطالبی را تحت عنوان "مش قاسم‌های ۸۶" نوشت، که به شیوه‌ای قبیحانه به تحقیر این آدمهای شریف پرداخته است.

۱۴) نشریات دانشجویی، انجمن‌های اسلامی و گارد آزادی- بهرام مدرسی. قابل دسترس در لینک زیر:

<http://206.220.209.205/1235Bahram.htm>

با باز کردن این لینک متوجه می‌شوید که موضوع، با نام "مهدی عزیزم" در سایت ذخیره ذخیره شده است.

۱۵) "رقص جلاد؛ تسلیم بازی کثیف جمهوری اسلامی نشوید! هشدار به مردم آزادیخواه، احزاب، نهادها، سازمانهای اپوزسیون"- حزب حکمتیست. قابل دسترس در لینک زیر:

[/http://bahrambahram.blog.com/2779769](http://bahrambahram.blog.com/2779769)

در "رقص جلاد ... آمده است که: " جمهوری اسلامی پرده دوم و کثیف‌تر سرکوب دانشجویان آزادی خواهی و برابری طلب را شروع کرده است. ظاهراً دستگیری و شکنجه برای مرعوب کردن انسان هائی که تنها جرم‌شان مبارزه با استثمار و نابرابری را ننگ و خواری و خفت انسان است کافی نبوده، در هراس از رزمندگی و عمق جنبش آزادیخواهی و

برابری طلبی، تعرض جدید و بازی کثیف دیگری را شروع کرده است. این که در دنیای امروز جمهوری اسلامی و دولت چین، در مشارکت با یکدیگر، یکی از پیچیده ترین سیستم های کنترل اینترنت را بکار گرفته اند از دانسته های رایج است. شواهد زیادی وجود دارد که دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی، بخصوص طی یکسال گذشته، بر ارتباطات اینترنتی فعالین سیاسی، اجتماعی و نیروهای اپوزیسیون تمرکز کرده است و در موارد بسیاری به چت ها و مکالمات و یا مبادلات ای میلی "کشف" (رمز نشده) دست یافته است. "تاکیدات از من است.

انصافا حزب حکمتیست قواعد بازی را خوب بلد است اما اشکال کار اینجاست که خود را از این "بازی کثیف" حذف کرده است. آن زمان که "لیدر مدرسی" و اخویش بهرام مدرسی به دانشجویان نامه می نوشتند تا کل دانشگاه را تخطئه کنند و مطلب را با عنوان "مهدی عزیزم" در سایت حکمتیست صفحه ویژه "گارد آزادی" ذخیره می کردند، آیا از این "پیچیده ترین سیستم های کنترل اینترنت" اطلاع داشتند؟! حال که مطلعند و این مطلب هنوز روی سایت است آیا این نیز جزو همان "پرده دوم و کثیف تر سکوب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب" به حساب می آید؟!!

۱۶) نگاه کنید به "یک قرن مبارزه طبقاتی در ایران، جلد اول" - محمد حسین و نیز نگاه کنید به نکات تاریخی "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" - حبیب لاجوردی

۱۷) دست ترور از جان و زندگی مردم کوتاه- اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست ۵
آبان ۱۳۸۶